

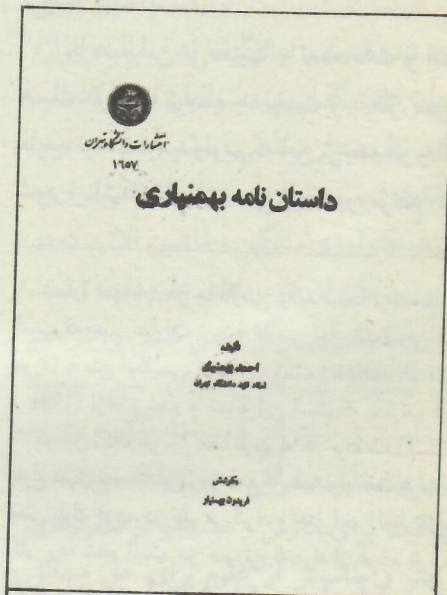
داستان نامه بهمنیاری. تألیف احمد بهمنیار (با مقدمه‌ای در ترجمه احوال مؤلف به قلم محمد ابراهیم باستانی پاریزی). به کوشش فریدون بهمنیار. دانشگاه تهران. ۱۳۵۷. ۵۷۴+۱۱۳ ص.

داستان نامه بهمنیاری مجموعه‌ای است از مثل‌های رایج در زبان فارسی و مقصود از «داستان» همان «مثل» است که «در فارسی به معنی حکایت و افسانه نیز آمده است و به این معنی گاه آن را تخفیف داده و داستان گویند برون مستان» (ص «بده» مقدمه). احمد بهمنیار (۱۲۶۳-۱۳۳۴ هجری شمسی) از استادان فاضل دانشگاه تهران و یکی از چهار یا پنج محقق واقعی زبان و ادبیات فارسی در نیمه اول قرن اخیر - که ما امروز در یفا گویشان هستیم و هنوز نتوانسته‌ایم جانشینان شایسته‌ای برای آنها پیدا کنیم - تألیف این کتاب را در سال ۱۳۲۳ قمری (مطابق با ۱۲۸۴ شمسی) آغاز کرد، یعنی بسیار پیش از مؤلفان دیگری که بعداً به این کار پرداختند (علی اکبر دهخدا، امیرقلی امینی و دیگران). در آن زمان، جمع آوری امثال فارسی، با همه ارزش و اهمیت آنها در ادبیات هزار و چند صدساله ایران، مورد توجه هیچ کس قرار نگرفته بود و حتی اندیشه این کار تازگی داشت. تنها مأخذ موجود کتابی بود به نام جامع التمثیل، شامل هزار و صد مثل فارسی، تألیف محمدحیل رودی در قرن یازدهم هجری (چاپ هندوستان). اما این کتاب علاوه بر اینکه از نظر کمیّت ناقص بوده از نظر کیفیت نیز دو عیب عمده داشته است که بهمنیار در مقدمه کتاب خود آنها را شرح می‌دهد: اولاً معنی امثال را ذکر نکرده و در نتیجه مفهوم و مورد استعمال بعضی از آنها که متروک شده است معلوم نیست، ثانیاً کنایات را که مقوله جداگانه‌ای است در ردیف امثال آورده است.

باری احمد بهمنیار نخست به منظور جمع آوری کلمات رایج در محاورات اهل کرمان و سپس به قصد تکمیل و رفع نقایص کتاب مذکور کار خود را در سال ۱۳۲۳ هجری قمری آغاز می‌کند و یک سالی آن را ادامه می‌دهد. در سال بعد، انقلاب مشروطیت ایران و دوران چندین ساله حبس و تبعید مؤلف به جرم آزادیخواهی و هواداری از مشروطیت وقفه‌ای در کار او می‌اندازد که هفده سال به درازا می‌کشد. در اواخر این دوره، کتاب دیگری، این بار از معاصران، درباره امثال فارسی به چاپ می‌رسد که شاید مشاهده نقایص آن انگیزه مجددی برای ادامه کار بهمنیار شده باشد: هزارویک سخن، تألیف امیر قلی خان (چاپ برلین، ۱۳۳۹ هـ. ق.). سخنان این کتاب «پاره‌ای امثال سایره اند و پاره‌ای کلمات

زبان فارسی گنجینه امثال است

ابوالحسن نجفی



ای بسا اهل از حسد نااهل شد [در حاشیه: بوالحکم نامش بُدو
بوجهل شد... (مولوی):] حسد اخلاق خوب را زایل و مبدل به
اخلاق فاسده می‌کند (ص ۵۷).

سیستان دور است میدانش نزدیک است: گویند شخصی در
مجمعی از شجاعت و جلدی و چابکی خود لاف زده می‌گفت: در
سیستان میدانی است دارای فلان اندازه طول و عرض، من به يك
خیز از این سر میدان به آن سرش می‌جستم. یکی از حضار گفت:
آقایان، اگر سیستان دور است میدان حاضر و نزدیک است،
بفرمایید و امتحان دهید تا معلوم شود راست می‌گویید. مثل فوق از
این حکایت اتخاذ و در موقعی گفته می‌شود که شخصی لاف هنر و
شجاعت بزند و حکایات اغراق آمیز از دلاوری و هنرمندی خود
نقل کند (ص ۳۴۹).

هدف موردنظر مؤلف این بوده که اولاً «بعد از هر مثل،
جمله‌ای معمولی که مفاد آن با مفاد مثل یکی است» ذکر کند تا «هم
معنی را روشن سازد و هم مورد و طرز استعمال آن را به دست دهد»
و ثانیاً هر جا که لازم باشد بیان کند که «مثل در چه مقام و توأم با
چگونه احساسی از قبیل تعجب، تهنیت، تحقیر، تعظیم و
غیره استعمال می‌شود» و ثالثاً «اصل و مأخذ امثالی را که مأخذ
معلوم و معینی داشته‌اند... شرح دهد» و ضمناً در حاشیه معنی لغات
مشکل و اصل کلمات تحریف شده و نیز نام‌گزینه امثال منظوم و
مصراع اول یا ثانی امثالی که يك مصرع از بیتی بوده‌اند و طرز
استعمال قدیم هر مثل و تغییراتی که به مرور در مفاد و مفهوم آنها
حاصل شده و اختلافاتی که در محاورات عامه در لفظ و ترکیب
مثلها پدید آمده است آورده شود (ص «لح - لط» مقدمه).

باید اذعان کرد که تحقق همه این هدفها کار بسیار دشواری
است و طبعاً از عهده يك تن به تنهایی بر نمی‌آید. بنابراین در این
کتاب نباید به آنچه نشده است نظر کرد، بلکه باید محسنات و
مزایای آن را که الحق بسیار است و نیز توفیق مؤلف را در یافتن
بسیاری از مثلهایی که هنوز هم در کتابهای مشابه آن موجود نیست
در نظر گرفت. اگر تأسفی باشد در این است که چرا حاصل این
همه زحمت در همان موقع، یعنی در پایان تحریر اول (قریب شصت
سال پیش) به چاپ نرسید، زیرا این کتاب که در حقیقت گشاینده
راه تازه‌ای در زمینه گردآوری و تدوین مثلهای فارسی است
می‌توانست راهنما و مکمل کار پژوهندگان چون دهخدا و امینی و
شاملو و دیگران که در همین راه گام برداشته و تا حدودی هم از آن
پیشتر رفته‌اند قرار گیرد.

در آغاز کتاب، مقدمه ممتعی هست که مؤلف در آن هدف و

قصار که اشتهاری بین عامه نداشته و جزء حکم محسوب می‌شوند
نه امثال، و حتی بعضی آن سخنان اثر فکر خود مؤلف است» و نیز
«سخنان کتاب ملفق از امثال و کلمات ادبا و عرفاست نه از امثال
تنها و معلوم می‌شود که مراد مؤلف از کلمه مثل... معنی علمی و
اصطلاحی آن نیست» (ص «لد» مقدمه). به هرحال، بهمینار در
سال ۱۳۴۱ هجری قمری دنباله کار را می‌گیرد و تا يك سال دیگر
آن را ادامه می‌دهد و تعداد ۳۶۴۷ مثل را برای چاپ آماده می‌سازد.
این تحریر اول کتاب است، مشتمل بر «امثال سائره عامه... که در
محاوره کلیه طبقات مردم از عالی و متوسط و ادنی استعمال
می‌شود و آنها را در اکثر جاها و از غالب زبانها می‌توان شنید»
(ص «له» مقدمه). از قراین پیداست که مقدمه فعلی کتاب نیز در
همان زمان، یعنی پس از پایان تحریر اول، نوشته شده است.

اما چاپ کتاب به تعویق می‌افتد و مؤلف در طی سالهای بعد،
از اصلاح و تکمیل آن دست نمی‌کشد و مثلهای تازه یافته را
(ظاهراً با عطف توجه بیشتری به امثال موجود در آثار ادبی و
مصاریع و اییاتی که به صورت مثل در آمده‌اند) در حواشی و
لابلای سطور همان دفتر و سپس در دفتر جداگانه‌ای یادداشت
می‌کند و به این ترتیب تعداد مثلها را به ۶۰۴۷ می‌رساند و گویا تا
اواخر عمر مشغول به این کار بوده است به امید اینکه آن را هرچه
کاملتر و منقحتر کند و معنی و منشأ و موارد استعمال يك امثال
فارسی را به دست دهد. چندسالی پس از درگذشت استاد، فرزند او
فریدون بهمینار مطالب هر دو دفتر را به هم می‌آمیزد و آنها را به
حسب حروف تهجی منظم می‌سازد و به چاپ می‌سپارد.

با این همه، آنچه امروز به صورت کتاب چاپ شده در دست
ماست تحریر نهایی نیست: جاهای خالی نسبتاً متعددی در آن
هست که مؤلف فرصت نیافته بوده که برای آنها توضیح کافی و
شافی فراهم آورد. و نیز شیوه یکسانی در همه جا به کار نرفته
است: برای بعضی از مثلها شرح نسبتاً طولانی آمده و برای بعضی
دیگر به توضیح مختصری اکتفا شده است. محض نمونه، چند مثل
از کتاب در اینجا نقل می‌شود:

اگر سر بایدت سر را نگه‌دار: حفظ سر مایه حفظ جان است
(ص ۳۹).

روش کار خود و تعریف مثل (و تفاوت آن با کنایه و تمثیل و ارسال المثل) و منابع تحقیق و نقد آثار مؤلفان پیشین در این زمینه و نیز فوائد امثال را خاصه در شناخت روحيات و خلیقات ملل به تفصیل شرح داده است. در این مقدمه چند قضاوت شتابزده طرداً- للباب آمده که البته با توجه به پیشداوریهای رایج در زمان تألیف کتاب و جوانی مؤلف قابل توجیه است، اما چون برای خوانندگان خالی الذهن، خاصه جوانانی که چه بسا سخنان استاد را به اعتبار مقام والای او در عالم ادب چشم بسته بپذیرند، محتمل بدآموزیهایی است تذکر آنها را بیجا ندیدیم.

مؤلف در ضمن بیان این نکته درست که «مثل... نماینده ذوق فطری، قریحه ادبی، افکار، عادات، اخلاق و احساسات اهل زبان» است به عنوان مثال اشاره به چند مثل حبشی می کند: «اگر آقایت نصف شب بگوید ظهر است برایش قسم بخور که آفتاب را می بینی» و «اگر آقایت را سوار الاغ بینی بگو عجب اسب قشنگی است» و «اگر سگ دولت مند باشد به او بگو آقای شیر» و از روی آنها نتیجه می گیرد که «ملت حبشه عموماً متصف به صفت رذیله تملق و چاپلوسی می باشند که ناشی از بندگی و رقیّت و زندگی در تحت اوامر سلطنت و حکومت استبدادی است» (ص «ح» مقدمه). در اینکه زندگی در تحت اوامر سلطنت و حکومت استبدادی مفاسدی به بار می آورد که تملق و چاپلوسی از زمره آنهاست تردیدی نداریم. اما اینکه ملتی را عموماً متصف به صفت رذیله ای بدانیم البته درست نیست. نظایر این امثال در همه زبانهای دیگر و از جمله زبان فارسی فراوان است (فی المثل رجوع شود به ص ۲۵۵ همین کتاب مورد بحث: دروغی که حالی دلت خوش کند / به از راستی کت مشوش کند. و بسیار نمونه های دیگر)، چنانکه امثال متضاد با آنها نیز در همه جا فراوان دیده می شود. اساساً یکی از مشخصات عمده مثلها، در همه زبانها و نزد همه ملتها، این است که افکار متفاوت و حتی متضاد با یکدیگر را بیان می کنند و این ناشی از جلوه های گوناگون زندگی و حاصل تجربیات متنوع بشری در طول تاریخ است. نکته اینجاست که چرا استاد از میان همه کشورهای حبشه را به عنوان مثال انتخاب کرده است؟ مبدا بدین سبب باشد که «حبشه» و «حبشی» در ذهن او، به تبع عقاید شایع، مرادف «توحش» و «وحشی» بوده است؟ باید گفت و تکرار کرد که ملت «وحشی» و «بربر» و «ابتدائی» و «عقب افتاده» در هیچ کجا وجود ندارد و این نیز یکی از جعلیات فرهنگ غربی است.

مؤلف در جای دیگر ضمن شرح این مطلب که کثرت امثال

دلیل وسعت و عظمت زبان است می گوید: «مثلاً امثال زبان آلمانی، به طوری که دایرة المعارف انگلیسی تصریح می نماید، بالغ به صد و چهل و پنج هزار مثل است. این عده تقریباً بیست برابر امثال فارسی است و اگر لغات آلمانی را به دقت بشمریم خواهیم دید که شماره آنها نیز تقریباً بیست برابر شماره کلمات ماست و اگر تعصب جاهلانه را کنار بگذاریم انصاف می دهیم که آلمانها در ادبیات هم بیست مرحله از ما جلو افتاده اند و ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم» (ص «یب - یج»). صرف نظر از اینکه رقم صد و چهل پنج هزار اغراق آمیز می نماید و معلوم نیست که حکم دایرة المعارف انگلیسی مبتنی بر چه مأخذ و چه معیاری است (تا مثل را چگونه تعریف کنیم و چه سخنانی را جزو امثال بشماریم) باید گفت که قضاوت استاد بهمینار ظاهراً به استناد تعداد مثلها می است که خود فراهم آورده بوده است و البته، چنانکه تحقیقات بعدی دهخدا و دیگران نشان داده و مسلماً پژوهشهای آینده آن را بهتر نشان خواهد داد، مثلهای فارسی از حیث مقدار، دست کمی از مثلهای هیچ زبان دیگر ندارد. شاید باورکردنی ننماید که زبانهای اقوام به اصطلاح «عقب افتاده» و «ابتدائی» افریقایی، برطبق تحقیقات سالهای اخیر، از حیث مثل غنی تر از اغلب زبانهای ملل به اصطلاح «پیشرفته» و «متمدن» غربی است. اما اینکه شماره لغات زبان آلمانی (یا هر زبان دیگری) را بیست برابر لغات فارسی بدانیم حکمی است که - اگر فقط به ذکر دو جنبه از جنبه های فرهنگ ایران اکتفا کنیم - به آسانی می توان خلاف آن را ثابت کرد: از یک سو کثرت آثار مکتوب بجا مانده زبان فارسی (بیش از ده هزار اثر معتبر در همه زمینه های ادبی و هنری و علمی و فنی و فلسفی و عرفانی و غیره، یعنی بیش از مجموع آثار معتبر گذشته همه کشورهای اروپای غربی که ادبیاتشان تقریباً همزمان با ادبیات ایران بعد از اسلام - قرن هشتم و نهم میلادی - آغاز می شود) و از سوی دیگر دامنه بیکران زبان عامیانه امروز ما (خاصه برطبق پژوهشهایی که تازه آغاز شده). از این گذشته، زبانشناسی جدید ثابت کرده است که شماره لغات مستعمل و متداول هیچ زبانی، حتی زبانهای معروف به «ابتدائی»، از هیچ زبان دیگری، حتی زبانهای ملل معروف به «متمدن»، کمتر نیست، و اگر تفاوتی باشد فقط مربوط به لغات فنی و صنعتی علوم جدید است (که آن هم ضابطه محکمی برای ارزشگذاری فرهنگی به شمار نمی رود) و نیز البته مربوط به برتری لغوی زبانهایی است که به مرحله خط و ادبیات رسیده و بدین وسیله توانسته اند بسیاری از مفاهیم فرهنگ گذشته خود را حفظ کنند زبان انگلیسی که از

خودباختگی ما در برابر فنون و صنایع غربی است (که شاید منشأ آن به قرن دهم هجری و هزیمت سواران شاه اسمعیل صفوی از برابر توبه‌های عثمانی در نبرد چالدران برسد) و نیز ناشی از این تصور که «فن و صنعت» لزوماً مرادف «تمدن و فرهنگ» است. البته بر استاد بهمینار که چه بسا ندانسته افکار رایج زمانه خود را بازگو می‌کند ایرادی نیست، زیرا مرتبه خدمات او به زبان و ادبیات ما، خاصه در تکوین نثر ساده امروز فارسی در بهترین نمونه‌هایش، بالاتر از آن است که این نکته‌های جزئی خللی بر آن وارد کند. غرض فقط اشاره به یکی از زیانبارترین پیشداوریهای حاکم بر اندیشه ملت‌های شرقی بود که متأسفانه هنوز، حتی در اذهان بسیاری از روشنفکران، به قوت خود باقی است.

جهت سابقه آثار ادبی و علمی و عده جمعیت اهل زبان و گستردگی آنها در سطح کره زمین و تعداد اقوامی که به آن تکلم می‌کنند ظاهراً غنی‌ترین زبان جهان است، برطبق بزرگترین لغتنامه‌ای که تاکنون برای آن تهیه شده است (آکسفورد اینگلیش دیکشنری) در حدود ۵۱۰۰۰۰ کلمه دارد. اما زبان فارسی نیز، چنانکه در لغتنامه دهخدا آشکار است و از فرهنگ معین (به عنوان پیش‌درآمد فرهنگ تفصیلی بعدی) برمی‌آید، در مقام چندان فروتری قرار ندارد، و این درحالی است که هنوز استقصای کامل در این زبان صورت نگرفته و مسلم است که در پژوهش‌های آینده مقدار واقعی لغات فارسی به چند برابر آنچه تاکنون به دست آمده افزایش خواهد یافت. بیان این قبیل احکام غیر مستند ناشی از

یک کتاب اساسی در فلسفه جدید

دکتر علی اصغر حلبی

تأملات در فلسفه اولی. نوشته رنه دکارت. ترجمه
دکتر احمد احمدی. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۸
صفحه. ۱۷۰ ریال.

آشنایان به فلسفه می‌دانند که رنه دکارت فرانسوی (۱۶۵۰-۱۶۹۶) را از بزرگ‌ترین متفکران عالم و از پایه گذاران فلسفه جدید در اروپا می‌شمارند. و او به راستی از کسانی است که «همه وجود خود را وقف تحقیق حقیقت کرده اند.» ولی آنچه وی درصدد تحقیق آن بوده کشف مجموعه‌یی از حقایق معلوم نبود بلکه می‌خواست یک نظام فلسفی که برپایه قضایا و مباحث راستین باشد، بنیاد کند، و آن قضایا و مباحث چنان باشند که شك و ابهام را در آنها راه نباشد. شك نیست که همه آن مباحث و قضایای راستین را می‌بایست در فلسفه بجوید که تا سده شانزدهم، و هم در زمان خود او، «مادر علوم عقلی» نامیده می‌شد. اما دکارت از فلسفه روزگار خود دل خوشی نداشت. خود او می‌گوید «از فلسفه چیزی نمی‌گویم جز اینکه می‌دیدم با آنکه طی چندین قرن نفوس

